



مقایسه رابطه عقل و دین از منظر ابو حامد غزالی و مرتضی مطهری

دکتر علاءالدین ملک‌اف¹

چکیده

بدون شک پرداختن به رابطه عقل و دین و روش شناخت دین و متد دستیابی به معارف الهی یکی از مهمترین دغدغه‌های اندیشمندان بوده است. اساسی‌ترین پرسش در این مورد این است که قلمرو هر یک از این دو تا کجاست؟ میزان و حدود عقل در این زمینه تا چه حد است؟ آیا عقل و دین با هم سازگارند؟ در فرض عدم سازگاری با چه معیار و ملاکی، شناخت دین حاصل می‌شود؟ و اصولاً در راستای شناخت دین و معارف الهی عقل فقط به عنوان یک روش مطرح است و یا به عنوان یک منبع دینی هم می‌تواند نقش‌آفرینی نماید.

در این مقاله موضوع فوق را با روش مقایسه‌ای بین آراء ابوحامد غزالی و مرتضی مطهری مورد تأمل قرار داده‌ایم. غزالی بر این است که شرع مقدم بر عقل است. البته ایشان عقل را تحسین می‌نماید ولی آن را محدود به طبیعت دانسته و از درک مسائل مانند مابعدالطبیعی، حقایق ایمانی و دینی و رابطه صفات خدا با ذات آن عاجز می‌داند.

عقل در منظر استاد مطهری نیروی مدرک واقعیت خارجی و تشخیص دهنده حقیقت از خطا و نیروی تمیز دهنده باید از نباید و حق از باطل است. درباره رابطه عقل و دین از دیدگاه استاد مطهری به این نتیجه رسیدیم که استاد جایگاه و مکان هر دو را محترم شمرده و عقل را کاشف از اعتقادات دینی می‌داند. نیز در اندیشه استاد مطهری ملاک صحت و بطلان یک عقیده عقل می‌باشد و لذا می‌توان یک نظام اعتقادات بر مبنای عقل با استفاده از روشهای استدلال منطقی صحیح به دست آورد و می‌توان یک نظام اعتقادات دینی را طوری اثبات کرد که برای همگان مجاب باشد.

کلید واژگان:

عقل، دین، رابطه عقل و دین، ظاهرگرایان، عقل‌گرایان، غزالی، مطهری.

¹ - طلبه سطح چهار مجتمع عالی امام خمینی (ره) و دانش‌جوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس، تهران

رابطه‌ی دین و عقل از دیدگاه غزالی

رابطه‌ی دین و عقل

در تاریخ تفکر اسلامی در ارتباط با تبیین نسبت بین عقل و دین یا عقل و ایمان سه گروه ظهور کرده‌اند

که هر یک نظر خاصی داشته‌اند: (عبدالله آملی، دین شناسی، تنظیم محمد رضا مصطفی پور، 1381 ش، ص 125)

ظاهرگرایان: اینان کسانی‌اند که جمود بر ظواهر دینی را حتی در اصول اعتقادات وجهه‌ی همت خویش کرده‌اند و هر گونه تعمق و تدبر یا اندیشه‌ی عقلی در معانی دینی را به شدت محکوم و مردود می‌دانند. برای نمونه، وقتی از «مالک بن انس» معنای «سُتوی» در آیه‌ی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» پرسیده شد، در جواب گفت: «لاستوی معلوم والکیفیه مجهوله و الایمان واجب و السؤال عنه بدعه». یعنی معنی استوار روشن است و کیفیت آن مجهوله و ایمان به آن واجب و سؤال از آن بدعت است. این‌ها از ورود هر گونه اندیشه‌ی تازه و فکر جدید به صحنه‌ی معارف دینی جلوگیری می‌کنند.

عقل‌گرایان: این‌ها می‌گویند: همه‌ی معارف دینی با عقل درک می‌شود.

چنان‌که عده‌ای گفته‌اند: «المعارف کلها معقوله بالعقل، واجبه بنظر العقل و شکر المنعم واجب قبل ورود السمع و الحسن و القبح صفتان ذاتیتان للحسن و القبیح» (محمد شهرستانی، الملل و النحل، ج 1، ص 206)

یعنی همه‌ی معارف در حیطه‌ی عقل قرار می‌گیرد و وجوب خود را به نظر عقل دریافت می‌کند و شکر منعم را پیش از آن‌که فرمانی از ناحیه‌ی شرع وارد شود، واجب می‌دانند و نیکی و بدی، در ذات اشیای نیک و بد ریشه دارد.

عقل‌گرایان نقل‌پذیر: همان‌گونه که وحی و شریعت، منبع معرفت انسان است، عقل نیز از منابع معرفت و شناخت انسانی است. هم‌چنین عقل و وحی و شریعت، هر دو از حقیقت عینی و خارجی گزارش می‌کند. از این رو، گزارش آن‌ها هماهنگ با یکدیگر است. (عبدالله آملی، دین شناسی، تنظیم محمد رضا مصطفی پور، 1381 ش، ص 126)

با توجه به این‌که آن چیزی که مورد نظر این نوشته است دیدگاه غزالی و استاد مطهری است، لذا دیدگاه ایشان مورد بحث قرار می‌گیرد. غزالی بحث‌های گسترده‌ای در ابعاد مختلف دین کرده است از جمله این بحث‌ها، موضوع رابطه‌ی عقل و دین است. ایشان هدایت عقل را با شرع و تبیین شرع را با عقل می‌دانند به نظر ایشان عقل و دین به یکدیگر شدیداً نیاز دارد. اگر عقل نباشد شرع به تنهایی کارساز نیست، چون همانند نور و روشنایی خواهد درخشید اما چشم لازم است که او را ببیند و از آن استفاده کند. و برعکس هم همین‌طور اگر چشم باشد و نور نباشد، فایده ندارد. و لذا ایشان میان دین و عقل رابطه‌ی عمیق می‌بیند. وی با وجود ارزش‌گذاری به عقل آن را مصون از خطا نمی‌داند. و شرع را مقدم بر آن می‌داند.

سازگاری دین و عقل

غزالی با وجود این که به ابعاد مختلف دین توجه داشته است اما بعد عقل دین را با جدیت بیشتر پیگیری می کرد. وی همواره بر سازگاری دین با عقل تأکید می ورزید. از دیدگاه وی علقه عمیقی میان دین و عقل وجود دارد بگونه ای که ضعف عقل موجب ضعف ایمان فرد می شود. (ابوحامد محمد غزالی، میزان العمل، درالکتب العلمیه، بیروت 1368 ش، ص 160)

غزالی علاوه بر سازگاری میان دین و عقل معتقد به اقتصاد و میانه روی در اعتقاد است وی قائل است نباید در مناسبات میان دین و عقل افراط و تفریط صورت گیرد. (ابوحامد محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت، ص 7) می گوید: «عقل در پرتو شرع هدایت می شود و کسی که عقل و شرع را با هم جمع نکرده است، زیان کرده است». (همان، ص 28) چون عقل مفسر و مبین شرع است. و افرادی که آشنائی عمیق با قرآن ندارند مقلد کورکورانه هستند از طرفی عقل شان از درک مسائل ضعیف است همواره در شرع تناقض می بیند. اما اگر این افراد با چشم بصیرت قضیه را ببیند این تناقضات باطل شده از بین می روند. (ابوحامد محمد غزالی، میزان العمل، شمس الدین احمد، درالکتب العلمیه، بیروت 1368 ش، ص 128)

گستره ی تطابق دین و عقل

غزالی با تبخّری که در فنون مختلف علوم داشته توانسته در کلام مانند یک متکلم در فقه مثل یک فقیه در اصول مثل یک اصولی، و در عرفان همانند یک عارف سخن بگوید. وی به جهت احاطه به معارف دینی و... مشکلات زمان خودش را درک کرده راه حل های متناسب با آن را ارائه داده است. البته ایشان از خودش بزرگ نمائی هم می کرد و برای خودش تعبیر غواص چهل ساله به کار می برد. وی اکثریت مردم را ضعیف العقل دانسته آن ها را از تفکر و سؤال از معارف عمیق نهی می کرد. (ابوحامد محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت بئرا العبد مکتبه الهلال، ص 8) البته این مطلب هم گفته شود که در دوران غزالی یک جو نامناسب به تدریج به فرهنگ دینی غلبه پیدا می کرد. یکی از علل مهم حمله های وی به متکلمین، فقها و فلاسفه همین بوده که احساس کرد دین رو به زوال است. غزالی علاوه بر اشاعه ی فرهنگ دینی تلاش کرد تا جنبه ی عقلانی دین را تقویت کند زیرا وقتی اعتقاد بر اساس عقل استوار گردد در مقابل شبهات نمی لرزد.

وی عقل را در اصول و گذاره های کلی دخیل می داند، ولی در امور فرعی اعتقادی، ایمان دینی، (ابوحامد محمد غزالی، (المنقض من الضلال) شک و شناخت، ترجمه صادق آیین وند، چاپ اول، 1360 ش) امور غیبی، (همان، ص 52) معجزه و عبادی مثل کیفیت نماز، راه را بر روی آن مسدود می کند. (ابوحامد محمد غزالی، اعترافات، ترجمه کیانی نژاد، زین الدین، تهران عطائی 1349 ش، ص 91)

وی قائل است وظیفه ی عقل تنها این است به مقام نبوت اعتراف و به ناتوانی خود از درک اموری که جز با چشم نبوت نتوان درک کرد، اقرار و تصدیق کند. (همان، ص 97)

تعارض یا تعامل دین و عقل

اصولپون بخشی از کتاب‌های خویش را به مسأله تعارض ادله، مانند ناسازگاری دو ادله‌ی نقلی با یکدیگر و یا با عقل، اختصاص داده‌اند. از آن‌جا که به نظر گروهی از اصولپون، ضابطه‌ها و مرجحات بیان شده در برخی از روایات تعبدی نیست و به هر مزیتی که دلیل را به واقع نزدیک می‌سازد، عنایت دارد قهراً در ترجیح می‌توان از عقل کمک گرفت و مرجحاتی که عقل بر مرجحیت آن قاطع است، مرجحات مذکور در روایات افزود و از آن‌ها در تقدیم یک دلیل بر دلیل دیگر بهره برد.

اصولاً همین که مرجحات مذکور در روایات را غیرتعبدی و ناظر هر مزیت نزدیک‌کننده امر به واقع بدانیم، بر مبنای درک عقل است. (ابوالقاسم علی دوست، فقه و عقل، ص 168)

عقل در مسائل گوناگونی ید طولانی دارد. حتی در وقایع مجهول الحکم بعد از تبلیغ شریعت، گرچه این‌جا این مسأله با دو فرض بررسی می‌شود اما این فرض‌ها به معنی تضعیف عقل نیست،

اول: حکم عقل قبل از بیان تبلیغ شریعت از سوی شارع، که تاریخ این فرض منقضی شده است.

دوم: حکم عقل بعد از رساندن احکام به نوع مکلفان، در این بخش علما چند دسته شدند. گروهی از متقدمان و متأخران منع را پذیرفته و معتقد به احتیاط عقلی هستند، جمعی طرف‌دار «ترخیص» اند و عده‌ای نیز به «وقف» اعتقاد دارند. (همان، ص 176)

غزالی بحث تعارض را در کتاب اصولی خود با گونه‌های متفاوت بررسی کرده است:

وی قائل است در بحث تعارض قبل از هر چیز شناخت محل تعارض لازم است. و هر جایی که در آن عقل به یک طرف دلالت کند تعارض نیست در این‌گونه موارد برای تعارض مجالی نیست. چون در ادله عقلیه نسخ و کذب محال است. و اگر احیاناً دلیل نقلی برخلاف عقل وارد شود چند صورت دارد. یا این دلیل نقلی متواتر نیست در این صورت اعتبار لازم را برای غلبه به دلیل عقلی را ندارد. یا این‌که دلیل نقلی متواتر باشد، در این صورت تأویل می‌شود، اما این‌که نص متواتر برخلاف عقل باشد، غزالی این‌گونه موارد را محال می‌داند، به این دلیل که قائل است دلیل عقلی نسخ و بطلان را نمی‌پذیرد. (ابوحامد محمد غزالی، المستصفی من علم الاصول، تصحیح محمد عبد السلام عبد الشافی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ص 252)

ایشان تعارض در دو فعل را به معنی تناقض می‌دانند. و لذا تعارض آیه و یا حدیث را جائز نمی‌دانند. می‌گوید: اگر در مورد فعلی تعارض دیده شد معلوم می‌شود یا زمان‌های این دو فعل یا گوینده این‌ها متفاوت بوده است و در این‌گونه موارد وجوب یکی، و تحریم دیگری را اخذ می‌کنیم. (همان، ص 279)

نتیجه‌ای که از بحث تعارض از کتاب مذکور ایشان به دست می‌آید، این است که ایشان تعارض میان عقل و نقل را قبول ندارند و محال می‌دانند. و بین آن‌ها تعامل نسبی برقرار است.

ملازمه‌ی دین و عقل از دیدگاه مطهری

از آن‌جا که تمام کارایی‌های عقل در یک تقسیمی کلی به دو قسم استقلالی و غیراستقلالی منقسم می‌گردد، منظور از کاربرد استقلالی عقل آن است که در کنار کتاب و سنت دلیل حکم شرعی قرار گیرد، این کاربرد دو نوع است:

مستقلات عقلیه - مراد مواردی است که کلاً به عقل مربوط می‌شود و عقل در صغری و کبری قیاس حاکم است. **غیرمستقلات عقلیه** - مراد مواردی است که تنها کبری قیاس در اختیار عقل قرار دارد. مجتهد برای رسیدن به احکام شرعی مثل، عدل واجب شرعی است و «مقدمات نماز شرعاً واجب است» از عقل کمک می‌گیرد. (ابوالقاسم علی دوست، فقه و عقل، ص 65)

کارایی قاعده‌ی ملازمه در موضع اول در آن است که ثابت کند هر گاه عقل وجود مصلحتی حتمی و تام در پدید آوردن عملی را کشف کند و لزوم انجام دادن آن را دریابد و فاعلش را مستحق ستایش و ثواب ببیند، شرع مقدس نیز به وجوب آن عمل حکم می‌دهد.

اگر قاعده ملازمه را نپذیریم، وجوب شرعی عدل در فرض اول و حرمت شرعی ظلم در فرض دوم ثابت نمی‌شود و فقیه حق ندارد در افتاء به وجوب عمل اول و حرمت عمل دوم به درک عقل اعتماد کند.

کارایی قاعده‌ی ملازمه در موضع دوم برای آن است که ثابت کند هر گاه عقل بین دو چیز ملازمه‌ی قطعی دید، مثلاً (ملازمه‌ی بین وجوب شرعی عمل و وجوب شرعی مقدمات آن) می‌توان، با اعتماد بر این دید عقل، ملازمه را به شرع نسبت داد. (همان، ص 70)

پذیرش یا رد قانون ملازمه در واقع به زمانی بازمی‌گردد که درک حسن و قبح ذاتی افعال و درک بایستگی انجام دادن فعل حسن و ترک فعل قبیح توسط عقل، اختلاف پدید آورد. متون اصیل دینی بر وجود آن پای فشردند و در مقابل گروهی آن را رد کردند؛ پرواضح است که پذیرش قانون ملازمه، در بخش عمده‌ی آن، به قبول حسن و قبح عقلی بستگی دارد. از نظر تاریخی هم می‌توان گفت: انکار تحسین و تقبیح عقل و بی‌مهری به ملازمه حکم عقل و شرع تا حدودی در حوادث صدر اسلام ریشه دارد.

استاد مطهری با توجه به این‌که طرف‌دار دین توأم با عقل است، لذا به ملازمه بین دین و عقل شدیداً تأکید دارد. ایشان قائلند قوانین اسلام چون برخاسته از یک سری مصلحت و حکمت است و لذا هیچ دستوری در اسلام، تعبد محض باشد، یعنی خالی از هر گونه مصلحت و حکمت صرفاً یک دستور اختراع محض باشد، نداریم.

لذا علماء دو قاعده که عکس یکدیگرند، بیان کرده و اسم آن‌ها را قاعده ملازمه گذاشته‌اند. می‌گویند: بین حکم عقل و حکم شرع همیشه تلازم است یعنی هر چه را که عقل حکم بکند دین هم حکم می‌کند و هر چه را که دین حکم بکند عقل هم حکم می‌کند. به نظر ایشان اگر عقل یک مصلحتی را کشف کرد (کشف یقینی و قطعی نه کشف احتمالی و گمانی) باید حکم به این شود که دستور اسلام همین است. ولو آن دستور به ما نرسیده باشد. هر جا که شارع حکم کرده است عقل هم حکم کرده است. معنی این جمله این است که در هر حکم شارع رمزی

وجود دارد که اگر آن رمز را برای عقل بگویند عقل هم تحسین می‌کند. این را قاعده ملازمه می‌گویند. (مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، تهران، 1373 ش، ص 138)

رابطه دین و عقل از دیدگاه مطهری

استاد مطهری با توجه به این که یک دانشمند عقل‌گرا بوده قدم‌های محکمی در راستای پیوند دین و عقل برداشته است. استاد مطهری قائلند پیوندی که میان عقل و دین اسلام هست، در مورد هیچ دینی وجود ندارد. و در ادیان دیگر میان عقل و دین هیچ رابطه‌ای نیست. مقصود آن‌ها از ایمان و تعبد، پشت‌پا زدن به عقل و در مقابل آن کورکورانه تسلیم شدن است، ولی در اسلام تسلیم کورکورانه نیست، تسلیمی که ضد عقل باشد نیست. البته تسلیمی که مافوق عقل باشد هست، که این خودش حکم عقل است. عقل به ما می‌گوید جایی که اطلاعی نداری حرف بزرگتر را بپذیر. ایشان در مقایسه اسلام با مسیحیت می‌گویند: مسیحیت در قلمرو ایمان، برای عقل، حق مداخله قائل نیست. می‌گوید آن‌جایی که انسان باید به چیزی ایمان بیاورد. حق ندارد فکر کند، فکر مال عقل است و عقل در این نوع مسائل حق مداخله ندارد. آن‌چه را که باید به آن ایمان داشت، نباید درباره‌ی آن فکر کرد و نباید اجازه فکر کردن و چون و چرا کردن به عقل داد. اما در اسلام، قضیه درست برعکس است. در اصول دین اسلام، جز عقل هیچ چیز دیگری حق مداخله ندارد. یعنی اصول دین را فقط با عقل می‌پذیریم. این نهایت رابطه میان دین و عقل را می‌رساند.

به نظر استاد اگر عقل و انبیاء نباشد، بشر به تنهایی راه سعادت خود را نمی‌تواند طی کند و اگر انبیاء باشند و فرض کنیم عقل نباشد، باز انسان راه سعادت خود را نمی‌پیماید. «عقل» و «نبی» هر دو با یکدیگر یک کار را انجام می‌دهند.

ایشان برخی از تعبیرهایی که در آن‌ها اشاره به دین عقلانی شده آورده. از قبیل «خواب عاقل از عبادت جاهل بالاتر است»، «خوردن عاقل از روزه گرفتن جاهل بالاتر است»، «سکوت و سکون عاقل از حرکت کردن جاهل بالاتر است» و «خدا هیچ پیامبر را مبعوث نکرد، مگر آنکه اول عقل آن پیغمبر را به حد کمال رساند، به طوری که عقل او از عقل همه امتش کامل‌تر بود». ما حضرت رسول ﷺ را عقل کل می‌نامیم. این با ذوق مسیحیت هرگز جور در نمی‌آید، چون اصلاً در مسیحیت عقل با دین دو حساب جداگانه دارند ولی ما پیامبر را عقل کل می‌نامیم و می‌دانیم. (همان، ص 155)

سازگاری میان دین و عقل

دخالت عقل در فهم کتاب و سنت زمانی به‌جا و صحیح است که مورد پذیرش گوینده‌ی کتاب و سنت باشد. برای تبیین جایگاه صحیح عقل در فهم کتاب و سنت توجه، به نکات زیر ضروری است:

قرآن کریم، خود را مبین هر چیز معرفی کرده است. (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَتِيْنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (قرآن، نحل/ 89) و این کتاب را، که روشن‌گر هرچیز است، بر تو نازل کردیم.

قرآن هرگز در رساندن معنای خود نیازمند چیز دیگری نیست، و تصریح می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ وظیفه تبیین قرآن کریم را به عهده دارد. (محمد حسین طباطبائی، المیزان، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم، ج 1، ص 9) (أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ). و این قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا آن را برای مردم توضیح دهی.

آن حضرت نیز بعد از خود اهل بیت مطهرش را برای تصور این امر مهم سفارش کردند. پس قرآن کریم خودش سنت را مبین و شارح خود قرار داده و این کار سبب نمی‌شود که بیان بودن قرآن از میان برود. پیامبر ﷺ و ائمه با استناد به قرآن عقل را همدوش نقل برای فهم دین معرفی کردند. و این نهایت سازگاری میان عقل و دین را می‌رساند البته در این باره سخن زیاد است و فقط جهت محدودیت، نوشته موضوع را از منظر استاد مطهری پی می‌گیریم. استاد مطهری هم یک متفکر عقل‌گرا و هم یک عالم متدین معنوی الهی بوده است. و عملاً این سازگاری را در وجودش و افکارش جمع کرده بود. ایشان قائلند دریافت‌های عقل قابل اعتماد است و عقل می‌تواند به معرفت راستین دست یابد. (مرتضی مطهری، انسان کامل، صدرا، تهران، 1372 ش، چاپ هشتم، ص 159)

گستره تطابق دین و عقل

دین دعوت به تفکر و اندیشه می‌نماید علاوه بر اینکه راه‌های لغزش اندیشه را ارائه داده است، منابع تفکر را نیز ارائه داده است، یعنی موضوعاتی که شایسته است انسان در آن موضوعات فکر خویش را به کار اندازد و از آن‌ها به عنوان منابع علم و اطلاع خویش بهره‌گیری نماید نیز ارائه داده است. قرآن کریم سه موضوع برای تفکر مفید و سودمند ارائه می‌دهد.

طبیعت: در سراسر قرآن آیات زیادی وجود دارد که انسان را تشویق به تفکر و تعمق در انحاء طبیعت مثل زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، ماه، ابر و... کرده است.

تاریخ: از نظر قرآن، تاریخ بشر و تحولات آن بر طبق یک سلسله سنن و نوامیس صورت می‌گیرد و قرآن به مطالعه اقوام گذشته دعوت می‌کند.

ضمیر انسان: قرآن ضمیر انسانی را به عنوان یک منبع معرفت ویژه نام می‌برد. از نظر قرآن، سراسر خلقت آیات الهی و علائم و نشانه‌هایی برای کشف حقیقت است. (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، چاپ چهارم، 1380 ش، ج 2، ص 70)

استاد مطهری در ضمن بحث محدوده‌ی نیروی عقل می‌گوید انسان با تدبیر عقل در امور جزئی زندگی مانند انتخاب دوست، رشته، همسر، شغل و... می‌تواند به نتیجه برسد. اما به مجموع مصالح زندگی که سعادت همه جانبه را در برگیرد از عهده نیروی عقل بیرون است. (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، چاپ چهارم، 1380 ش، ج 2، ص 52)

ایشان معتقدند اسلام عقل را محترم و او را پیامبر باطنی خدا می‌شمارد. اصول دین جز با تحقیق عقلانی پذیرفته نیست. در فروع دین عقل یکی از منابع اجتهاد است. (همان، ص 244) یعنی عقل در تمام ابعاد دین به به صورت جدی حضور دارد.

بحث تعارض یا تعامل دین و عقل

بحث تعارض یکی از مهم‌ترین بحث‌های علم اصول است. علمای علم اصول ضمن بررسی بحث تعارض بخش عقلی آن را هم به دقت مورد توجه قرار داده‌اند. آن‌ها قائلند امکان ندارد یک دلیل لفظی قطعی با یک دلیل عقلی قطعی تعارض پیدا کند. زیرا نتیجه‌اش آن است که عقل به طور قطعی حکم به تکذیب و تخطئه معصوم کند و آن محال و باطل است. در عالم واقع چنین چیزی امکان ندارد و اگر در ظاهر دیده شود یا در طرف دلیل لفظی اشکال است یا در طرف دلیل عقلی و حتماً یکی از این دو قطعی نیست، قطعی پنداشه شده است. مثلاً نص قرآن می‌گوید (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و حکم عقلی هم آن است که برای خدا شبیه و شریکی نیست. عقل می‌گوید خدا جسم نیست و قرآن می‌گوید (يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ) ولی این دلیل نصی نیست، بلکه خلاف ظاهرش اراده شده است، «ید» کنایه از قدرت الهی است و لذا منافاتی نیست. (محمد باقر صدر، دروس فی علم اصول، مؤسسه النشر الإسلامی، ج 1، ص 275) خلاصه اینکه تمام نصوص شرعی کاملاً هماهنگ با احکام عقلی قطعی و فطرت سلیم انسانی است. و اعتقادی که ناشی از کتاب و سنت نیست سه نوع است:

اول- اعتقادی که در دلیل قطعی ریشه دارد، این اعتقاد پیشین در فهم کتاب و سنت تأثیر می‌گذارد، چون قاطع نمی‌تواند بر خلاف یقینش را معتقد شود. هرگاه ظاهر آیه یا روایتی با حکم قطعی عقلی در تعارض باشد، عقل حکم می‌کند که دست از ظاهر برداشت، چرا که خداوند نیز، مانند عقل، بر خلاف ظاهر آن حکم می‌کند.

دوم- اعتقادی که از دلیل قطعی بدست نیامده، ولی در اذهان همه مردم رسوخ دارد، حتی ممکن است در ضمیر ناخودآگاه‌شان باشد اما بگونه‌ای است که هرگز از آنان جدا نمی‌شود. به این اعتقادات، ارتکازهای عقلایی گفته می‌شود. اما این ارتکازها هم در فهم مراد کتاب و سنت مؤثر است. ولی در صورت این ارتکازها با صریح قرآن و سنت در تعارض باشد در فهم مراد آن هیچ تأثیر نمی‌نهد. (حسن علی اکبریان، در آمدی به قلمرو دین، ص 212)

سوم- اعتقادهایی که از دلیل قطعی بدست نیامده و به اندازه ارتکاز عقلایی نیز شیوع ندارد مانند ارتکازهایی که برای گروه‌های خاص یا صاحبان دانش و فن خاصی حاصل شود. دخالت این ارتکازها در فهم کتاب و سنت از مصادیق بارز تفسیر به رأی است و باید از آن پرهیز کرد.

استاد مطهری با توجه به اینکه یک فیلسوف عقل‌گرا و فقیه فهیم بوده نهایت اعتدال را در این بحث مدنظر گرفته است. وی قائل است حجیت عقل، هم به حکم عقل ثابت است و هم به تأیید شرع. و اساساً حقانیت شرع و اصول دین را به حکم عقل ثابت می‌کنیم.

ایشان مسائل اصولی را دو قسم تقسیم می‌نمایند: یک قسمت مربوط به «ملاکات» و «مناطات» احکام و به عبارت دیگر «فلسفه احکام»، قسمت دیگر مربوط به لوازم احکام است.

ایشان در توضیح قسمت اول گفته‌اند: احکام شرعی تابع و منبعث از یک سلسله مصالح و مفسدات واقعی است. یعنی هر امر شرعی به علت یک مصلحت لازم الاستیفاء است. و هر نهی شرعی ناشی از یک مفسده واجب الاحتراز است. خداوند متعال برای اینکه بشر را به یک سلسله مصالح واقعی که سعادت او در آن است برساند یک سلسله امور را واجب یا مستحب کرده است، و برای اینکه بشر از یک سلسله مفسدات دور بماند او را از پاره‌ای کارها منع کرده است.

اگر آن مصالح و مفسدات نمی‌بود نه امری بود و نه نهی، و آن مصالح و مفسدات، و به تعبیر دیگر: آن حکمت‌ها، به نحوی است که اگر عقل انسان به آن آگاه گردد همان حکم را می‌کند که شرع کرده است. (همان، ص 125 به بعد) ایشان تعارض دین و عقل را از این جهت محال می‌دانند.

استاد مطهری معتقد است اگر ظاهر قرآن و سنت مطلبی را می‌گوید و عقل به طور قاطع بر ضد آن باشد، اینجا خود حکم عقل دلیل بر این است که آن ظاهر مقصود نیست. و لذا از ظاهر قرآن و سنت به حکم دلیل قاطع عقلی دست برمی‌داریم. و این تعارض قرآن و عقل نیست. و اینکه جایی را پیدا کنیم که قرآن یا سنت به طور قاطع که هیچ‌گونه تأویل‌پذیر نیست - چیزی را گفته است و عقل به طور قاطع بر ضدش می‌گوید، این فقط یک «اگر» است که وقوع ندارد. (مرتضی مطهری، اسلام و مقتضات زمان، انتشارات صدرا، تهران، ج 2، ص 39) و در نتیجه از نظر ایشان میان دین و عقل نه تنها تعارض نیست بلکه تعامل کامل برقرار است. وی قائل است عقل یک عنصر آسمانی است که خداوند آن را در سرشت انسان قرار داده، بنابراین مانعی ندارد که پاره‌ای از حقائق آسمانی با این نیرو قابل تحقیق باشد. آنچه مسلم است این است که عقل قدرت کشف تمام خبرهای آسمانی را ندارد و به همین دلیل نیازمند به «وحي» است ولی چنین نیست که نیروی عقل از تحقیق در برخی مسائل آسمانی از قبیل اصول مسائل مبدأ و معاد به طور کلی ناتوان باشد. (مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، تهران، چاپ ششم، 1368 ش، ج 5 ص 59)

جمع بندی و نتیجه‌گیری

در منابع اسلامی، جایگاه دین و عقل بدون افراط و تفریط مشخص شده است. و هر یک در مکان خاص خود قرار می‌گیرد، بر این اساس قرآن و سنت از یک سو مقام عقل را می‌ستاید و آن را حجت درونی معرفی می‌کند و از سوی دیگر با انگشت نهادن بر کاستی‌های ابزار درک آدمی، لغزشگاه‌های اندیشه را یادآور می‌شود.

قرآن کریم که آخرین پیام خداوند متعال بر انسان است به صورت‌های گوناگون به دریافت‌های رسول درونی مهر تأیید زده و در آیات مختلفی دعوت به اندیشه‌ورزی و تدبر و تفکر و تعقل می‌کند. در دین اسلام علاوه بر تأییدات بسیاری که از عقل می‌نماید و آن را دوشادوش پیامبران، راهنمایی هدایت می‌داند. و مشخص کردن لغزشگاه‌های عقل و هشدار برای خارج نشدن از مسیر صحیح عقل، مهر تأیید دیگری است که دین بر عقل می‌زند. عقل نقش مهمی در معرفت دینی ایفا می‌کند. یکی از وظایف عقل اثبات ضرورت، حقانیت و عصمت دین است

چرا که اصل انتخاب و پذیرفتن دین بر عهده او است. عقل به ضرورت درمی‌یابد که در مسیر هدایت نیازمند دینی فرابشری است که لازمه آن برانگیخته شدن پیامبران و وحی الهی است از این رو است که دین نمی‌تواند آنچه را که خود بدان وابسته است نفی کند.

اثبات اصول اعتقادی دین نیز بر عهده عقل است. ایمان عاری از تعقل امری است که خود دین نیز آن را نمی‌پسندد. لذا دانشمندان دینی با بنیان گذاری علم فلسفه و کلام، راهی را در اثبات اصول اعتقادی گشودند چرا که پذیرش مقلدانه اصول بنیادی و اعتقادی از دیدگاه آن‌ها مردود به شمار می‌آید از این جهت در اصول اعتقادی، دین سخنی بر خلاف عقل نمی‌تواند داشته باشد و هماهنگی کامل میان این دو مقوله وجود دارد.

از آنجا که تحریف هر دینی در گذر زمان امری ممکن و طبیعی است، محافظت دین از تحریف از دیگر وظائف عقل است به طوری که می‌توان گفت عقل کنار کتاب الهی و سنت متواتر، ترازوی سنجش وحی الهی در تحریفات بشری است در مسائل مربوط به اصول اعتقادی که عقل یک‌ه‌تاز میدان است و از حریم کتاب الهی و سنت متواتر محافظت می‌کند، در حوزه فروع دین نیز هر چند بیشتر احکام جزئی فراتر از درک عقلند اما هیچ حکم خردستیزی دیده و پذیرفته نمی‌شود.

متأسفانه برخی از اندیشمندان مسلمان در استفاده از عقل راه افراط را طی کرده به گونه‌ای که با روی آوردن به عقل روایات معصومین را مهجور قرار داده‌اند، بر اساس این نگرانی‌ها که در قرون اخیر با پیشرفت علوم پر رنگ‌تر شده است، برخی از علما برای خالص مانی دین از شائبه‌های عقل اقدام به جداسازی حوزه‌های معرفت و حیانی و عقلانی کرده‌اند. مثل مکتب تفکیک که در همین راستا شکل گرفته است. غزالی با تحسین عقل آن را برگرفته از نور دانسته است. (ابو حامد محمد غزالی، احیاء علوم الدین، مترجم مؤید الدین محمد خوارزمی، انتشارات علمی فرهنگی، ج 1، چاپ اول 1351 ش، ص 192) وی قائل است که عقل منبع علم است که بوسیله آن به صدق شرع راه می‌یابیم، هدایت عقل با شرع و تبیین شرع با عقل می‌باشد، غزالی معتقد است عقل به طور مستقل به جمیع مطالب احاطه ندارد، عقل از حل معضلات الهیه و از برطرف اضطراب و شکوکی که برای انسان عارض می‌شود عاجز است. وی شرع را مقدم بر عقل می‌داند اما این تقدم، کم ارزش انگاری عقل نیست و کسی که دارای عقل نافذ نباشد، از دین تنها پوسته را به ارث می‌برد و از ظواهر دین بهره‌مند می‌شود، اما نه گوهر و حقیقت دین دست نمی‌یابد. پس علوم شرعی تنها با علوم عقلی شناخته می‌شود. (ابو حامد محمد غزالی، میزان العمل، شمس الدین احمد، درالکتب العلمیه، بیروت 1368 ش، ص 127)

غزالی به عقل اعتماد دارد اما برای عقل محدودیت قائل است و بلند پروازی‌های عقل فلسفی را قبول ندارد برای عقل در حوزه مسائل ریاضی و منطق صلاحیت ذاتی قائل است اما پای عقل در حوزه مسائل مابعدالطبیعی لرزان است و عقل عاجزتر از آن است که در حقائق دینی و الهی غوطه‌ور شود و لذا در این گونه مسائل نمی‌توان به عقل اعتماد کرد. (محمد عبدالرحمن مرحبا، من الفلسفه العربیه الیونانیه الی الفلسفه الاسلامیه، عزالدین، بیروت، ص 645) و همچنین عقل در مسائل از قبیل حقایق ایمان و مابعد الطبیعه حجیت ندارد و دستش کوتاه است، باید از شرع مدد بجوید.

اما شهید مطهری یک فیلسوف عقل‌گرا یک متفکر خردورز که عمر پربرت خودش را در خدمت اسلام و مسلمین گذرانیده و همواره به لزوم رویکرد عقلانی به دین تأکید می‌کرد. ایشان معتقد بودند برای آشنائی با اصول و عوامل تعلیم تربیت اسلامی و در تمام ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، باید مسأله علم و عقل توأم توجه کرد. به نظر وی عقل دستگاه تصفیه‌ای است که عقائد باطل را از عقائد حق جدا می‌کند. (مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، صدرا، تهران، 1367 ش، چاپ پنجم، ص 189) و جایی که در مورد مسأله از قرآن و سنت حکمی نداشته باشیم، و به حکم عقل مصلحت و مفسده‌ی آن را کشف کنیم، فوراً به حکم عقل، حکم شرع را کشف می‌کنیم. (مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، تهران، ج 2، ص 38) و اگر عقل مصلحت را کشف کرده لزومی ندارد که در قرآن و سنت دلیلی داشته باشیم، اینجا باید بر اساس عقل فتوا داده شود.

استاد با وجود ارج نهادن به عقل لغزشگاه‌های آن را ذکر کرده و خردورزان را از سقوط در آن‌ها بر حذر می‌دارد. ایشان از ایجاد شبهه در مسائل استقبال می‌کرد چون معتقد بود دین اسلام هر موقع مورد تعرض شبهات دشمنان قرار می‌گیرد بیشتر پیشرفت می‌کند. وی بر این باور است که شناخت عقلی به ایمان مذهبی کمک می‌کند. (مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، تهران، چاپ ششم، 1368 ش، ج 1، ص 12)

استاد در مورد دین معتقد است دین از اول تا آخر یکی است فقط شرایع متعدد است چون شرایع به تناسب فهم مردم آمده لذا با آمدن شریعت جدید شریعت قبلی نسخ می‌شد. و در نهایت اسلام با ظهور جهانی خود همه شرایع قبلی خود را نسخ کرده است. اصول مکتب انبیاء از دیدگاه وی دین نامیده می‌شود. و تفاوت شرایع آسمانی در یک سلسله مسائل فرعی است. (مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، تهران، چاپ ششم، 1368 ش، ج 1، ص 181)

همسانی‌ها

غزالی و استاد مطهری از چهره‌های برجسته و درخشان جهان اسلام هستند که هر دو شخصیت برجسته علمی هم بوده‌اند. نیز هر دو به جهت تلاش فراوانی که داشته‌اند، توانستند در فنون مختلف علمی به مقامات عالی‌برسند و آثار فراوانی از خودشان به ارث بگذارند. این دو اندیشمند از جهاتی با هم مشابهت دارند:

الف- از جهت علمی: در منظر هر دو، عقل جایگاه والا و بسیار مهمی دارد، در هر دو دیدگاه بر بکارگیری عقل و بهره‌وری از تعقل، تأکید و سفارش بسیاری شده است.

ب- از جهت دینی: هر دو دغدغه دینی داشتند. غزالی علت حمله خود را به گروه‌هایی مانند فلاسفه، متکلمین، باطنیه و متصوفه، کم رنگ شدن رنگ دین، و روی آوردن مردم به فنون مذکور بیان کرده است.

استاد مطهری هم بزرگ‌ترین همت خود را به شبهات مطرح شده بر علیه دین اعلام کرده و در موضع پاسخ‌گویی برآمده است.

ناگفته نماند که منشأ و دغدغه اصلی این دو یکی نبوده است. هر دو به خاطر دین برخاسته‌اند. ولی از آنجا که غزالی اشعری مسلک است، بیشتر با مبانی اشعری مطالب را تبیین و تحلیل می‌نماید. ولی استاد مطهری با واقع‌بینی خاص خودش مطالب را نقد و بررسی می‌نماید.

ج - نکته مشترک اصلی دیگر هم این است که هر دو بر این هستند که روایت متواتر با عقل قطعی تقابل ندارد. چون روایت متواتر هم از عقل قطعی شرعی برخاسته است.

ناهمسانی‌ها

با توجه به مشابهت‌های فکری این دو بزرگوار باهم، یک سری اختلافات هم دارند. موارد اختلاف از این قبیل است:

غزالی معتقد است که کشف باطنی و یقین شخصی و حدس از بهترین راه‌های اثبات خدایند. زیرا روح انسان خود شعله‌ای از نور خداست. (ابوحامد محمد غزالی، (المنقضي من الضلال) شک و شناخت، ترجمه صادق آیینی وند، چاپ اول، 1360 ش) اما آنچه به نظر می‌آید این است دیدگاه وی ایراد دارد زیرا کشف باطنی و یقین شخصی هر چند که می‌تواند برای صاحب کشف حجیت داشته باشد ولی برای دیگران قابل اثبات نیست.

غزالی با وجود تحسین از عقل آن را محدود و از درک مسائل مانند مابعدالطبیعی، حقایق ایمانی و دینی و رابطه صفات خدا با ذات آن عاجز دانست و شرع را مقدم بر عقل می‌دانند. استاد مطهری در این مورد می‌گوید: در قرآن و سنت خبرهای آسمانی زیادی در الهیات برای شنیدن هست. ایشان در این مورد سؤال مطرح می‌کنند که هدف وحی اسلامی از گزارش این همه خبرها چه بوده است؟ آیا هدف این بوده که یک سلسله درس‌ها برای تدبر و تفکر و فهم و الهام‌گیری القا کند و اندیشه‌ها را تحریک و وادار به شناوری در دریای بیکران معارف الهی نماید، یا اینکه هدف این بوده که یک سلسله مسائل حل‌ناشدنی و غیر قابل هضم به منظور وادار کردن اندیشه‌ها به تسلیم و سکوت و قبول کورکورانه عرضه بدارد؟ این‌جا مختار دیدگاه شهید مطهری است چون به هر حال هر کی به اندازه‌ی ظرفیت خود یک تصویری از مابعدالطبیعه دارد.

ایشان در جواب این سؤال می‌فرماید: مطالب و مسائلی که از منبع وحی القا می‌شود دو گونه است: برخی از آن‌ها یک سلسله دستورالعمل‌ها است که باید بدان‌ها عمل شود. در این‌گونه مسائل درک و معرفت، تأثیر زیادی ندارد. هدف و منظور در این‌ها عمل است نه معرفت. تعبد و تسلیم مربوط به این گونه مسائل است. برخی دیگر یک سلسله مسائل نظری و اعتقادی که مربوط به خداوند و صفات ثبوتیه و سلبیه و عوامل قبل و بعد از این عالم است. در قرآن کریم و کلمات پیشوایان دین، به صورت حدیث، ادعیه، احتجاجات، خطبه و خطابه از این مسائل زیاد آمده است. استاد مطهری معتقد است طرح این گونه مسائل نشانگر این مطلب است که انسان باید عقل خود را به کار گرفته و در مورد مسائل مذکور تعمق کند. (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، چاپ چهارم، 1380 ش، ج 6، ص 880) اما در عین حال ممکن است عقل بعضی جاها به خاطر پاره‌ای از مسائل از قبیل تکیه بر گمان، پیروی از هوای نفس، شتاب‌زدگی، و... نتواند وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد. استاد این گونه موارد را لغزشگاه‌های

عقل دانسته خردورزان را از سقوط در مهلکه آن‌ها برحذر داشته‌است. (مرتضی مطهری، انسان و ایمان، صدرای قم، 1367 ش، چاپ پانزدهم، ص 69)

غزالی حسن و قبح را دو امر نسبی و اضافی دانسته، معتقد بود حسن و قبح ذاتی افعال نیستند و لذا وی حسن و قبح را شرعی دانسته‌است. (ابوحامد محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت بئر العبد مکتبه الهلال، ص 271) ولی استاد مطهری حسن و قبح را ذاتی افعال و دو صفت اعتباری و عقلی می‌داند. (مرتضی مطهری، عدل الهی، صدرای تهران، 1367 ش، ص 32) به نظر می‌آید اگر حسن و قبح ذاتی افعال نبودند می‌بایست در تعیین عنوان اختلاف نظر می‌شد در حالی که مثل قبح ظلم و حسن احسان در نظر همه یکسان است.

غزالی اصول دین را توحید، نبوت و معاد منحصر کرده بقیه را جزء فروع دین دانسته‌است. (ابوحامد محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت بئر العبد مکتبه الهلال، ص 25) شهید مطهری علاوه بر آن سه مورد، عدل و امامت را هم جزء اصول دین دانسته و بقیه را فروع دین حساب کرده است. (مرتضی مطهری، عدل الهی، صدرای تهران، 1367 ش، ص 32) به نظر می‌آید حقیقت این است که اگر همه‌ی مسلمین امامت را جزء اصول دین می‌دانستند امروزه به این پراکندگی و ضعف اسلام و مسلمین دچار نمی‌شدند. چون در جایی به رهبر اعتنا نشود مکتب آن هم بر سستی گرویده می‌شود.

غزالی فلسفه را با دین ناسازگار می‌داند و قائل است در شرع اسلام تعرض نفیاً یا اثباتاً نسبت به دانش‌هایی مثل فلسفه نیامده و برعکس این دانش‌ها هم نسبت به امور دینی حالت تعرض ندارد. (ابوحامد محمد غزالی، المنقذ من الضلال، چاپ اول، 1360 ش، ص 34)

استاد مطهری فلسفه را در خدمت دین و مدافع از آموزه‌های آن به صورت عقلانی می‌داند. در منظر وی دین خودش مشوق گرایش عقلانی در انسان‌هاست.

اگرچه فلسفه در دین مورد نفی واقع نشده است اما در جهت اثبات نمی‌شود گفت سکوت کرده چون برخی از استدلال‌های قرآن با برهان و استدلال عقلی محض هستند. لذا در این زمینه گفتار شهید مطهری درست است. و حتی عقل جز یکی از منابع است.

غزالی یک متکلم بوده و به تمامی مسائل اعتقادی با دید کلامی می‌نگریسته ولی استاد مطهری یک فیلسوف بوده و با گرایش‌های عقلانی به مسائل می‌نگریست.

در منظر غزالی منبع احکام عبارتند از قرآن، سنت و اجماع. (ابوحامد محمد غزالی، المستصفی من علم الاصول، تصحیح محمد عبد السلام عبد الشافی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ص 22)

استاد مطهری منابع احکام را چهار مورد قرآن، سنت، اجماع و عقل دانسته‌اند.



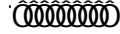
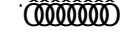
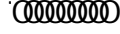


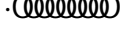
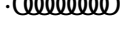
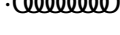
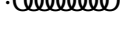
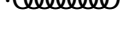
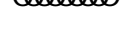
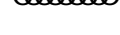





غزالی در بخش‌های اعتقادی مخاطب را از بکارگیری فکر با تحلیل عمیق برحذر می‌دارد.

استاد مطهری با تمام تلاش می‌خواهد جرأت آزاداندیشی را در افکار مخاطب ایجاد کند.

غزالی در محدوده خاص به عقل بها می‌داد و به تعقل دعوت می‌کرد اما در بحث‌های دروندینی و اغلب از عقل برحذر می‌دارد.. اما استاد مطهری به عقل هم در اصول و هم در فروع بها می‌دهد. در این مقاله مختار دیدگاه استاد مطهری است. چون اگر به عقل میدان آزاد اندیشی داده نشود نمی‌تواند بر قله‌های بالای اندیشه بنشیند.

منابع و مأخذ

1. Ö.1 Ö. 1351
2. 1988
3. 1988
4. 1988
- 5.
- 6.
7. Ö1414 3
8. 1378
9. Ö1414 3
10. 1380
11. 1338
12. 4
13. 1360 ()
- 14.
- 15.
16. 1986
17. 1373
18. 1369
19. 1377
20. 1372
21. 1372
- 22.
23. 1367
- 24.
25. 1362
26. 1381

. 1368	: 	.27
. 1372	: 	.28
. 1381	: 	.29
. 1360	: 	.30
. 1361	: 	.31
. 1372	: 	.32
. 1367	: 	.33
. 1370	: 	.34
. 1367	: 	.35
. 1367	: 	.36
1354	: 	.37
1368	: 	.38
1354	: 	.39
. 1368	: 	.40
. 1380	: 	.41
. 1381		.42
1422		.43
. 1362		.44
1375		.45
1361		.46
.Ö1423		.47
		.48
. 1381		.49
. 1380	:():	.50
. 1349	: 	.51
	: 	.52
. 1368	: 	.53
. 1377	: 	
. 1378		.54
		.55